

اُسلوب مقامات در بوستان سعدی

دکتر نقی فلاح نژاد^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۲/۲۹

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۸/۵/۲۸

چکیده:

مقامات یکی از انواع ادبی سنتی در ادب عربی و فارسی است. این نوع ادبی را بدیع الزمان همدانی (فوت ۳۹۸ هـ. ق) در زبان عربی ابداع کرد. ابوالقاسم حریری (فوت ۵۱۶ هـ. ق) این نوع ادبی را در ادب عربی به کمال رساند. مقامه نویسی در ادب عرب در قالب آثار منثور محصور نماند. بلکه با تحوّل و تطوّر گاهی در جامه نظم هم خود نمایی کرد. در ادبیات فارسی این نوع ادبی مورد اقتفا قرار گرفت. نویسندگان فارسی با حفظ اصول مقامه نویسی عربی و لحاظ اقتضات زبان فارسی در این شیوه سخن پردازی تصرفات و نوآوری‌هایی هم روا داشتند. مقامات قاضی حمید الدین بلخی (فوت ۵۵۹ هـ. ق) نمونه مقامه نویسی اثر پذیرفته از ادب عربی است. سعدی در نوشتن گلستان که به نثر است از اُسلوب مقامات پیروی کرده، قولی که عده‌ای از صاحب‌نظران برآیند. سهل است او حتی با نوآوری، به تأسی از مقامه پردازان ادب عرب که از روی تفنّن یا نوآوری به صورت منظوم به مقامه سرایی پرداخته‌اند، ترجیح داده است در سرودن مقامه به نظم فارسی نیز طبع آزمایی کند. در این مقاله به بررسی یک نمونه از مقامه سرایی منظوم در بوستان می‌پردازیم.

کلمات کلیدی:

سعدی، بوستان، گلستان، مقامه سرایی، مقامه منظوم.

مقدمه:

سعدی (۶۹۱ - ۶۰۶) دو شاهکار ادبی خود، یعنی بوستان و گلستان را به فاصله یک سال آفرید. سعدی پژوهان درباره سبک و أسلوب این دو اثر تا به حال مطالب ارزشمندی مطرح کرده‌اند. در این مقاله سعی میکنیم به نکته‌ای تقریباً مغفول افتاده در سبک بوستان پردازیم. مدّعی ما این است که سعدی در سرودن بوستان (در مورد ادعایی) از أسلوب مقامات پیروی کرده است. البته در این مسأله مراد ما این نیست که مقامه منظوم سعدی درست با مقامات به معنی رایج و مصطلح در همه اصول و فروع تناظر یک به یک دارد. چرا که این تناظر را حتی در مقامات فارسی قاضی حمیدالدین بلخی که به نثر است، نمی‌بینیم. یعنی در فنّ مقامه پردازی به سبک نویسندگان ادب عرب حمیدی که نمونه‌ای اعلای مقامه‌پرداز به سبک مقامه‌پردازان ادب عرب است، در مقامات خود کاملاً از سنت مقامه نویسی بدیع الزمان گرفته تا ابوالقاسم حریری متابعت نکرده است. چه برسد به بوستان و در مورد ادعایی که اولاً به نظم فارسی است و دیگر اینکه در آثار سعدی از نمونه‌های نادر محسوب میشود. سرودن مقامه منظوم در میان مقامه‌پردازان ادب عرب بی سابقه نبوده است. از جمله مقامه پردازان ادب عرب که به صورت منظوم به مقامه سرایی پرداخته‌اند، عقیف الدین تلمسانی (فوت، ۶۸۵ هـ. ق) است. که مقامه منظوم خود را با عنوان «مقامات العشاق» به صورت اشعاری عاشقانه سروده است.^۱ سعدی در گلستان که محققان در أسلوب مقامه بودن آن تردید ندارند، با پیش رو داشتن نمونه‌های مقامه‌نویسی فارسی همانند خواجه عبدالله انصاری و نیز قاضی حمیدی در نثر گلستان الزامات نثر فارسی را بیشتر از حمیدی پاس داشته است. در بوستان و در مورد ادعایی که تلاشی کاملاً ابتکاری بوده او تنها به نمونه‌های مقامات منظوم عربی میتوانسته نظر داشته باشد. چون از نویسندگان فارسی هیچ نمونه و الگویی در مقامه منظوم سراغ نداریم. آنچه قابل یادآوری است اینکه پیش از این دکتر جلال متینی از این منظر در بررسی «حکایت سفر هندوستان و ضلالت بت پرستان» که در باب هشتم بوستان آمده است، به بوستان نگریسته، او معتقد است که سعدی در این حکایت بنا نداشته یکی از وقایع زندگی خود را بیان کند، بلکه او بنابر أسلوب

أسلوب مقامات در بوستان سعدی / ۵۷

مقامه پردازان و حداقل به شیوه و أسلوب دو حکایت دراز مقامه مانندش در گلستان خواسته است به تجربه جدیدی دست بزند. او همانند مقامه نویسان، نخست به خلق داستانی دست زده است و قصدش از این آفرینش ادبی در درجه اول آن بوده که میخواست برای خوانندگان حکایتی گیرا و سرگرم کننده و حتی پر هیجان بنویسد. مدعیات سعدی در این حکایت را اگر با ضوابط مقامه نویسی نقد و بررسی نکنیم از نظر محققان اثر سعدی عاری از ضعف‌ها، و نقیصه‌ها و تناقض‌گویی‌هایی نمیتواند باشد. تناقضی که از نظر محتوی از شاعر و نویسنده‌ای نامدار چون سعدی پذیرفتنی نیست.^۱ برای این که زمینه این بررسی را آماده کنیم به تعریف لغوی و اصطلاحی مقامات و پیشینه مقامه نویسی در ادب عربی و فارسی میپردازیم، آنگاه مقامه منظوم سعدی را در تقابل با مقامات به معنی رایج بررسی و تحلیل میکنیم.

مقامات در لغت:

مقامات: جمع مقامه، در لغت به معنی جای ایستادن است. این لغت را شعرای دوره جاهلیت به معنی «مجلس» و «محل اجتماع قبیله» به کار برده‌اند. در قرآن کریم نیز این کلمه یک بار به معنی «مجلس» و یک بار به معنی «جای ماندن» آمده است. بعد از اسلام کلمه مقامه به جز معنی مکان و مجلس به عنوان خطبه و موعظه‌ای که در محلی ایراد می‌شده، به کار رفته است. مانند: «مقامات خطباء» و «مجالس قصاص»^۲ و همچنین گروهی را هم که در مجلسی گرد هم می‌آمده‌اند «مقامه» گفته‌اند. همانطور که «مجلس» نیز گفته‌اند: **المقامات** (بافتح) المجلس، **والجماعت من الناس**.^۳ در آغاز دوره عباسیان کلمه مقامه جنبه دینی یافته و به احادیث و خطبای گفته شده که در مجالس خلفا بیان میگردیده است. و سپس به تدریج در معنی مترادف با اشعار و اخبار و تاریخ بکار رفته است. به نحوی که بسیاری از بزرگان ادب آن را به معنی خطابه یا مترادف با شعر و مثل و حکایت و تاریخ بکار برده‌اند. این کلمه در قرن سوم هجری معنی پست‌تری یافته و به سخنان استغاثه آمیز

۱ - سلسله موی دوست، صص ۲۷۲-۲۷۳

۲ - فن نثر در ادب پارس، ص ۵۴۴

۳ - لسان العرب

گدایان اطلاق شده که به سبک سخن کاهنان و قُصّاص دوره جاهلیت و صدر اسلام، مُسَجَّع و مقفی بوده است. در زبان فارسی این کلمه هم به معنی لغوی و هم به معنی اصطلاحی به کار رفته است.^۱ مرحوم ملک الشعراء بهار درباره معنی و مفهوم لغوی مقامه سخن دیگری دارد، در نظر او: «مقامه» را باید ترجمه «گائنه» یا «گاس» یا «گاه» شمرد. به این بیان: «در ایران یکی از معانی «مقام»، آهنگ موسیقی است و گویند فلان کس مقام میزند یا مقام مینوازد یا گویند: مقامی خواند یا مقامی زد و در خراسان عوام الناس آن را «مقوم» به ضم اول گویند. چنین به نظر میرسد که این معنی از مزدیستان در ایران باقی مانده باشد که روزی «گاه» یعنی «گائنه» را که یک معنی آن نیز «مقام» میباشد به عربی ترجمه کرده و آن را «مقام» نامیده باشند و چون گاههای مذکور با آهنگ موسیقی توأم بوده است و اشعار هجائی آن دارای همان موازنه و فواصل و قراین و قطع و سکوت که در مقامات عربی می بینیم بوده از این رو «مقام خواندن» که ترجمه صحیح «گاه خواندن» است؛ از قدیم میان ایرانیان معروف گردیده است. در ادبیات فارسی نیز بلبل را به لقب «زند خوان» یعنی خواننده «گائنه و اوستا» نامیده اند که میرساند که خواندن اوستا و زند، نوعی از موسیقی و مقامات بوده است؛ همچنانکه «بید خوانی» در هند عنوان خاصی دارد. بعدها مستعربه، با صرف نظر کردن از جنبه مذهبی و آداب مزدیسنی آن همان معنی را رایج ساختند و سپس لغویون برای «مقامه» و «مقامات» وجوه تسمیه ای وضع کردند. مجلس گفتن، یا خواندن قصص در انجمن ها با آهنگ، یعنی به اصطلاح - تکیه به صوت - نیز هنوز در بلاد اسلام معمول است و شک نیست که زهاد در مجالس ملوک نیز سخنان خود را با آب و تاب مخصوص و با آهنگ ادا میکردند که بیشتر در شنونده تأثیر داشته باشد و عجب است که هنوز فقرا و گدایان در ایران و عرب، سؤال را با آهنگ و سجع و موازنه اظهار میدارند و این اثری است که از طرز آدای زهاد و فقرای حقیقی در مجالس و خانقاهها باقی مانده است. مقامات از این قبیل خواندنهاست که یا برای مجلس آرای، یا برای قصه خوانی، یا برای وعظ در مجتمعات عمومی ادا میشده و دارای آسجاج لطیف و الحان زیبا و عبارات مقبول و شعریات بوده و مقامه نویسان عرب هم از این معانی استفاده کرده و این نام را بر

قصص موضوعه خویش نهاده‌اند؛ زیرا آن را در مجالس و آندیه و محافل میخوانده‌اند و مردم از آنها لذت می‌گرفته‌اند. اتفاقاً، بین معانیی که برای مقامات در کتب لغت آمده است؛ با اصل «قام، یقوم، قیام» مناسبتی نیست و پیداست که این معانی، بعد از عَلم شدن این اسم، بر فقرات مذکوره دست و پا شده است.^۱

مقامات در معنی اصطلاحی:

مقامات داستانهایی کوتاه، مستقل و پی در پیند، که در آنها نویسنده از زبان راوی، شخص واحدی را که در واقع قهرمان همه داستانهاست در حالات گوناگون وصف میکند. در این داستانها راوی شاهد و ناقل ماجراهای متنوع و شگفت آوری است که بر محور و مدار قهرمان داستان میچرخد. این قهرمان در هر داستانی به شکل تازه‌ای خود را نشان میدهد و با رفتار و گفتار حیرت‌آوری که از خود بروز میدهد مردم را مشغول میکند. او در پایان داستان، غیب میشود و کسی نمی‌فهمد که این شخص که بود و سرگذشتش به کجا انجامید. تا آنکه در داستانی دیگر به شکل و صورتی تازه دوباره نمایان میشود. در این نوع ادبی نویسنده پیش از آنکه هدفی از درونمایه نوشته داشته باشد یا آنکه به محتوای اثر بیندیشد بیشترین توجهش معطوف به آرایه‌های لفظی و شکل سخن است. صاحب الفخری درباره این جنبه از مقامات به لحاظ غیبت معنی میگوید: «از مقامات، جز تمرین در فن انشاء و وقوف بر مذاهب نظم و نثر و برخی حکم و تجارب، فایده دیگری حاصل نمیشود.»^۲

و یان ریپکا درباره این ویژگی از مقامات میگوید: مقامات محصول صنعتگریهای بدیعی عالی و گسترده‌ای است که میشود آن را نمونه واقعی هنر برای هنر دانست.^۳ مقامه در نظر برخی از محققان منشأ بعضی از انواع ادبی جدید دانسته شده است. «میتوان مقامه نویسی را جدّ اعلای داستانهای پیکارسک^۴ دانست که در قرن شانزدهم در اسپانیا مرسوم شد.

۱ - سبک شناسی، ج ۲ ص ۳۲۴-۳۲۵، فن نثر در ادب فارسی، ص ۵۴۷

۲ - تاریخ ادبیات ایران، ص ۸۱

۳ - Picaresque Narrative

۴ - Novel incident

پیکارسک مشتق از واژه اسپانیایی پیکارو به معنی دغلباز و مُحیل و گلک زن است و پیکارسک صفتی بود برای رمانسهایی که به اعمال پیکاروها میپرداختند. قهرمان مقامه هم دغلباز و مُحیل است. همچنین مقامه نویسی را میتوان منشأ رمانهایی چون روبنسون کروزوئه اثر دانیل دفنو دانست که هر چند قهرمان آن دغلباز و مُحیل نیست اما رمان مجموعه‌ای از حوادث گوناگونی است که برای یک قهرمان اتفاق افتاده است به هر حال مورخان تاریخ ادبیات غرب هیچکدام به نقش مقامه نویسی در تاریخ رمان نویسی اشاره نکرده‌اند حال آنکه این معنی حداقل در تکامل رمان حوادث^۱ آشکار است.»

سابقه مقامه نویسی:

۱- مقامه نویسی در ادب عرب:

بدیع الزمان همدانی که ایرانی بوده است، نوع ادبی مقامه را برای اولین بار در ادب عربی، در قرن چهارم بنا نهاد. او برای نخستین بار توانست با ابتکار، آجزایی را که از قدیم در جامعه و ادبیات عرب موجود بود با یکدیگر سازگار و هماهنگ کند و فن جدیدی را در نگارش به وجود بیاورد. بعد از همدانی مقامات زیادی به تقلید از او در ادب عرب نوشته شد. مقلدان همدانی تصرفاتی در سبک مقامه پردازی عربی ایجاد کردند. از جمله: ۱- مقامه نویسی که بیشتر بر نثر فنی استوار بود به صورت نثر مرسل و ساده نیز نوشته شد. ۲- داستانهای مقامات که در هر مقامه به پایان میرسید، به صورت دنباله دار در مقامه بعدی ادامه یافت. ۳- مقامات که تنها به صورت منثور تحریر میشد به شکل منظوم هم سروده شد. از خیل آثار مقلدان همدانی هیچکدام در اهمیت به مقامات ابوالقاسم حریری در قرن پنجم نرسید. حریری اگر چه به پیشاهنگ بودن همدانی در ابداع این نوع ادبی معترف بود، ولی شیوه مقامه نویسی او که در تکلف و تصنع بیش از مقامات همدانی بود؛ بیشتر مورد تقلید مقامه‌پردازان بعدی در ادب عرب قرار گرفت. درباره مقایسه دو مقامه نویس بزرگ عرب یعنی: همدانی و حریری این سخن که حاصل جرح و تعدیل نظر منتقدان درباره آن دو است قابل تأمل است. «نثر حریری با آنکه جذاب و منسجم است در آن شواذ و نوادر

لغات فراوان به کار رفته، چنانکه گاه دشواری تعبیرات و صنایع لفظی، معانی را مبهم و غامض می‌سازد. در مقامات همدانی الفاظ روان‌تر و ساده‌تر انتخاب شده و قید التزام سجع و ازدواج در آن کمتر است و بالاخره این نکته را نمیتوان از نظر دور داشت که همدانی، مبتکر است و حریری مقلد.^۱

۲- مقامه نویسی در ادب فارسی:

مقامه نویسی عربی بعد از رواج گسترده در ادب عربی، در زبان فارسی هم مقبول افتاد. این سبک نثر نویسی در آغاز به طور غیر مستقیم در نویسندگان ایرانی اثر گذاشت. در زبان فارسی خواجه عبدالله انصاری از نخستین نویسندگانی به شمار میرود که در بخشهایی از آثار خود در به کار بردن سجع و توازن از سبک و اُسلوب مقامات پیروی کرده است. بعد از او نویسنده‌ای که در زبان فارسی از سبک بیان مقامات بدیع الزمان همدانی و ابوالقاسم حریری تقلید کرده قاضی حمیدالدین بلخی است. مقامه نویسی در زبان فارسی البته نتوانست نه در صورت و نه در معنی کاملاً از مقامه نویسی زبان عربی پیروی کند. و تنها کتابی که با این عنوان و سبک به فارسی نوشته شد نیز نتوانست در چهارچوب ضوابط و قیود ادبیات عرب محصور بماند. از جمله تصرفاتی که حمیدی برای سازگاری مقامات با زبان فارسی صورت داده است از این قرار است: حمیدی داستانهای خود را از زبان دوستی مهربان نقل می‌کند در صورتی که راوی داستانهای مقامات در ادب عربی فردی موهوم و مفروض ولی با نامی مشخص است. و یا در مقامات حمیدی با تنوع قهرمان مواجهیم در حالی که در مقامات عربی قهرمان داستان به صورت فردی واحد است. و نیز در مقامات حمیدی پایان کار قهرمان داستان به گدایی و در یوزگی ختم نمیشود علیرغم مقاماتی که در ادب عرب تألیف شده است. همچنین در مقامات حمیدی بر خلاف مقامات عربی در آوردن لغات دشوار و نادر تعمّدی نمی‌بینیم. و نهایت آنکه نام مقامات بیشتر به موضوعات داستانها راجع است در حالی که در مقامات عربی عنوان به مکانها نسبت داده می‌شود.^۲ به

۱ - فن نثر در ادب پارسی، ص ۵۶۴

۲ - همان: ۵۷۳

هر رو تأثیر غیر مستقیم مقامه نویسی در ادبیات منثور زبان فارسی قرن‌ها ادامه پیدا کرد. و نویسندگان بسیاری در شیوه نگارش خود با الگو قرار دادن مقامه نویسی عربی، تا آنجا که با سرشت زبان فارسی هماهنگ بود، از آن پیروی کردند. از جمله آثار فارسی که به خوبی توانسته از عهده این مهم برآید، گلستان سعدی است. کتاب سعدی اگر چه عنوان مقامه را نداشت، ولی روح مقامه پردازی را در آن به خوبی میتوان یافت. نکته‌ای که بسیاری از پژوهشگران آثار سعدی بدان اشاره کرده‌اند. « چون مقصود شیخ اجل در کتاب گلستان بوستان بیان مطالب ادبی و حکمی و اخلاقی بوده و برای آنکه بهتر آنها را بفهماند در ضمن قصص و حکایات و مطالبی را که راجع به خود نقل میکند، معلوم نیست تا چه حد اندازه مقرون به حقیقت و واقع است، کتاب گلستان فی الحقیقه کتابی است که به صورت مقامات نگاشته شده و مقصود شیخ از نگارش آن بیان نصایح و اندرز و حکمت و غیره است که به کسوت عبارات بلیغ و معانی بدیع و لطیف و الفاظ نغز آراسته شده که مترسلان و سخندانان را به کار آید و دانشمندان بلیغ سخن سنج را بلاغت افزایش دهد و به همین جهت نمی‌توان به صحت و واقعیت تمام حکایات آن اعتماد کرد.^۱ » ملک الشعرای بهار درباره اسلوب مقامه پردازانه گلستان میگوید: «گلستان در واقع مقامات است و می‌توان آن را ثانی اثنین مقامات قاضی حمیدالدین شمرد. اما مقامات قاضی تقلید صرف و خشکی است که از مقامات بدیع الزمان همدانی و حریری شده است. ولی مقامات سعدی مقاماتی است که تقلید را در آن راه نیست و سراسر ابتکار و ابتداع و چابکدستی و صنعتگری است.»^۲ «سعدی در گلستان، ناهماهنگی و عدم تناسبی را که در مقامات با زبان فارسی از جهت معنی و مضمون یا لفظ و ترکیب داشت رها ساخته و کتاب خود را به گونه‌ای پرداخته است که با حفظ هدف اصلی این فن نموداری تمام عیار از نشر فنی مرسل باشد و به عبارت دیگر آراستگی لفظی را با توالی و پیوستگی معنی به هم ببیند و نمونه نثری به اسلوب سهل و ممتنع چنانکه در اشعار او می‌بینیم؛ ارائه دهد و اثری جاوید:» در لباسی که

۱ - کلیات سعدی، مقدمه محمد قریب، ص ۳۰، کب

۲ - سبک شناسی، ج ۳ ص ۱۲۵

متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید،» به وجود آورد که تا قرن‌ها بعد و هنوز هم توجه نثر نویسندگان را به خود معطوف ساخته و آن را سرمشق نویسندگی خود قرار دهند.^۱

حکایت دانشمند، مقامه‌ای منظوم در بوستان

بعد از بیان مقدمات بالا به موضوع این مقاله، که بررسی مقامه‌ای منظوم در بوستان است، می‌پردازیم. به نظر میرسد سعدی در بوستان دستکم در مورد ادعایی خواسته است دست به تجربه‌ای نو در عرصه نویسندگی فارسی بزند. حکایت سعدی در شکل و صورت مبتنی بر الگوی مقامات به معنی رایج است ولی به لحاظ محتوی چون بوستان کتابی اخلاق مدار است از مقامات به معنی رایج و مصطلح فاصله میگیرد. اغلب نویسندگان درباره درونمایه بوستان نظری متمایز از گلستان دارند. آنها معتقدند هراندازه که از نظر محتوی بر گلستان خرده‌ها میتوان گرفت، بوستان از این منظر بدون عیب و نقص محسوب میشود. جهان مطلوب و آرمانی سعدی را بازتاب یافته در بوستان میدانند. «پسندها و آرزوهای سعدی در بوستان بیش از دیگر آثار او جلوه‌گر است. به عبارت دیگر سعدی مدینه فاضله‌ای را که می‌جسته در بوستان تصویر کرده است. در این کتاب پر مغز از دنیای واقعی - که آکنده است از زشتی و زیبایی، تاریکی و روشنی، و بیشتر اسیر تباهی و شقاوت - کمتر سخن می‌رود بلکه جهان بوستان همه نیکی است و پاکی و دادگری و انسانیت یعنی عالم چنان که باید باشد...»^۲ حکایت دانشمند اگر چه ابداع سعدی است ولی تأثیر حکایت زیر را که در نصیحه الملوک غزالی آمده است، در آن نمیتوان نادیده گرفت. «چنین گویند که از خلفای بنی عباس هیچ کس از مأمون داناتر نبود اندر همه علم‌ها، و هر هفته دو روز مناظره کردی، و فقها و متکلمان گرد آمدندی. پس روزی مردی غریب با جامه خَلَقُ پیش مأمون شد. و اندر پس مردمان به جایی مجهول بنشست. چون مسأله آغاز کردند، رسم چنان بودی که هر مسأله می‌گردانیدند تا بدان مرد غریب رسید، او جواب داد نیکوتر از آن که دیگران داده بودند. مأمون را خوش آمد؛ بفرمود تا او را از آن جایگاه که بود. برتر نشانند. چون مسأله دیگر رسید. همچنان جواب از همه نیکوتر و به وجه‌تر داد، مأمون بفرمود تا

۱ - فن نثر در ادب پارسی، ص ۶۲۳

۲ - بوستان سعدی، مقدمه غلامحسین یوسفی، ص ۱۷

برتر نشاندهش. و در سه دیگر مسأله همچنان جواب داد، نیکوتر و صوابتر. و مأمون او را برتر مینشانند، تا به مأمون نزدیک شد. چون مناظره به آخر آمد، آب آوردند و دست بشتند و نان بخوردند و فقها و اهل علم پیراکنند. مأمون مرد را بناخت، و مجلس بیاراستند و شراب بگردانیدند. چون شراب بدان مرد رسید، برخاست و گفت: «اگر امیر المؤمنین دستوری دهد، یک سخن بگویم. گفت: «بگوی.» گفت: معلوم رأی عالی است که من امروز در این مجلس از همه کس مجهولتر و فروتر بودم، امیرالمؤمنین مرا [به سبب] اندک مایه خرد معروف کرد و برتر نشانند و به درجه تمام برسانید. اکنون میفرماید که آن مایه خرد را که من بدان عزیز گشتم از من [به] شراب خوردن جدا کند. فرمان او راست و حاشا و کلاً که امیرالمؤمنین بدین مایه خرد که مراسم بر من حسد کند. و اگر من این شراب بخورم، خرد از من دور شود و بی ادبی آید و به همان درجه دون باز شوم و در مجلس خوار گردم و به چشم مردمان حقیر شوم، اگر صواب بیند این گوهر شریف از من بازستاند به فضل و کرم و خداوندی خویش..»^۱ در این بخش از مقاله با نقل حکایت دانشمند از بوستان سعدی و توضیح ساختار و بخشهای مختلف آن به مقایسه آن با مقامات می‌پردازیم.

نمونه مقامه منظوم در بوستان سعدی:

حکایت دانشمند:

فقیهی گهن جامه‌ای تنگدست	در ایوان قاضی به صف برنشست
نگه کرد قاضی در او تیزتیز	معرف گرفت آستینش که خیز
ندانی که برتر مقام تو نیست	فروتر نشین، یا برو، یا بایست
نه هر کس سزاوار باشد به صدر	کرامت به فضل است و رتبت به قدر
دگر ره چه حاجت به پند کست؟	همین شرمساری عقوبت بست
بعزت هرآن کو فروتر نشست	بخواری نیفتد ز بالا به پست
به جای بزرگان دلیری مکن	چو سر پنجه‌ات نیست شیری مکن

که بنشست و برخاست بختش به جنگ
 فروتر نشست از مقامی که بود
 لِمَ و لا اَسَلَمُ در انداختند
 به لا و نَعَم کرده گردن دراز
 فتادند در هم به منقار و چنگ
 یکی بر زمین میزند هر دو دست
 که در حلّ آن ره نبردند هیچ
 بغرّش در آمد چو شیرِ عَرین
 به ابلاغِ تنزیل و فقه و اصول
 نه رگهای گردن به حجّت قوی
 بگفتند اگر نیک دانی بگوی
 به دلها چون نقشِ نگین برنگاشت
 قلم در سرِ حرفِ دعوی کشید
 که بر عقل و طبعت هزار آفرین
 که قاضی چو خر در وَحَل باز ماند
 به اکرام و لطفش فرستاد پیش
 به شکرِ قدومت نپرداختیم
 که بینم تو را در چنین پایه‌ای
 که دستار قاضی نهد بر سرش
 مننه بر سرم پایبندِ غرور
 به دستارِ پنجه گزم سرگران
 نمایند مردم به چشم حقیر
 گرش کوزه زرین بود یا سفال؟
 نباید مرا چون تو دستارِ مغز
 کدو سر بزرگ است و بی مغز نیز
 که دستار پنبه‌ست و سبک حشیش

چو دید آن خردمندِ درویش رنگ
 چو آتش بر آورد بیچاره دود
 فقیهان طریقِ جدل ساختند
 گشادند برهم درِ فتنه باز
 تو گفתי خروسانِ شاطر به جنگ
 یکی بیخود از خشمناکی چو مست
 فتادند در عقده‌ای پیچ پیچ
 کهن جامه در صفاً آخرترین
 بگفت ای صنادیدِ شرع رسول
 دلایل قوی باید و معنوی
 مرا نیز چوگانِ لعب است و گوی
 به کلکِ فصاحت بیانی که داشت
 سر از کوی صورت به معنی کشید
 بگفتندش از هر کنار آفرین
 سَمندِ سخن تا به جایی براند
 برون آمد از طاق و دستار خویش
 که هیئاتِ قدر تو نشناختیم
 دریغ آیدم با چنین مایه‌ای
 معرفّ به دلداری آمد برش
 به دست و زبان منع کردش که دور
 که فردا شود بر کُهن میزران
 چو مَولام خوانند و صدرِ کبیر
 تفاوت کند هرگز آبِ زلال
 خرد باید اندر سرِ مرد و مغز
 کس از سر بزرگی نباشد بچیز
 میفراز گردن به دستار و ریش

به صورت کسانی که مردم و شند
 به قدرِ هنرِ جُست باید محل
 نی بوری را بلندی نکوست
 بدین عقل و همّت نخوانم کست
 چه خوش گفت خر مُهره‌ای در گلی
 مرا کس نخواهد خریدن به هیچ
 خَبَزْدُو همان قدر دارد که هست
 نه مُنعم به مال از کسی بهترست
 بدین شیوه مردِ سخنگوی چُست
 دل آزرده را سخت باشد سَخُن
 چو دستت رسد مغزِ دشمن برآر
 چنان ماند قاضی به جورش اسیر
 به دندان گزید از تعجبِ یَدین
 وزان جا جوان روی همّت بتافت
 غَریو از بزرگانِ مجلسِ بخواست
 نقیب از پیش رفت و هر سو دوید
 یکی گفت از این نوع شیرین نَفَس
 برآن صد هزار آفرین کاین بگفت
 چو صورت همان به که دم در کشند
 بلندی و نحسی مکن چون زحل
 که خاصیت نیشکر خود در اوست
 و گر می‌رود صد غلام از پست
 چو بر داشتش پر طمع جاهلی
 بدیوانگی در حریرم مپیچ
 و گر در میان شقایق نشست
 خرا را جُلّ اطلس پوشد خرسست
 به آب سخن کینه از دل بشست
 چو خصمت بیفتاد سستی مکن
 که فرصت فرو شوید از دل غبار
 که گفت انّ هذا لیومٌ عسیر
 بماندش در او دیده چون فرقدین
 برون رفت و بازش نشان کس نیافت
 که گویی چنین شوخ چشم از کجاست؟
 که مردی بدین نعت و صورت که دید؟
 در این شهر سعدی شناسیم و بس
 حق تلخ بین تا چه شیرین بگفت
 (بوستان سعدی، یوسفی، ص ۱۱۹)

ساختار حکایت دانشمند:

بخش اول: سعدی در حکایت دانشمند در نقش راوی به توصیف فقیه (دانشمند) کهن
 جامه‌ای می‌پزد که در پیشگاه قاضی در صدر صف منتظران قاضی مینشیند. (بیت: ۱)
بخش دوم: قاضی برای افاضه در مجلس حاضر میشود. چون فقیه کهن جامه را شایسته
 نشستن در آن جایگاه نمیداند، با خشم و ناراحتی به او نگاه میکند. (بیت: ۲)

بخش سوم: معرّف که از نوع نگاه کردن قاضی به ناخرسندی او در جای نشستن دانشمند پی میبرد. آستین فقیه کهن جامه را میگیرد و او را به جایی پایین‌تر از جایگاه قبلی هدایت میکند. (بیت: ۲ مصرع ۲)

بخش چهارم: معرّف به فقیه کهن جامه گوشزد میکند که مگر نمیدانی این جایگاه بلند و رفیع جای تو نیست اگر میخواهی در مجلس حاضر باشی در جای پست‌تری بنشین در غیر این صورت "مجلس را ترک کن" او در ادامه میگوید: هر کسی شایسته نشستن در صدر مجلس نیست. بزرگی به داشتن فضایل است و کسب رتبه بلند به داشتن قدر و منزلت است. اگر کسی در جایی که شایسته اوست ننشیند و با زیاده خواهی در جایی برتر بنشیند آنگاه او را با این وضع از جایش بلند کنند و به جایگاه فروتر هدایت کنند. این کیفر زیاده خواهی او خواهد بود. چنین کسی دیگر نیازی به پند و اندرز این و آن نخواهد داشت. اگر از روی عزّت نفس آدمی فروتر از جایگاهی که شایسته‌اش است بنشیند از روی خفّت و خواری از مقام و مرتبه بلند به مرتبه پست و فرو نمی‌افتد. برای نشستن در جایگاه بزرگان گستاخی مکن و وقتی که نیرو و قدرت نداری ادعای قدرتمندی نکن. (بیت: ۳-۷)

بخش پنجم: واکنش فقیه کهن جامه به رفتار و گفتار معرّف: وقتی آن خردمند فقیر دید با نشستن در آن جایگاه بلند بخت و اقبالش به جنگ با او درآمدند. دود آهش از سینه بلند شد و در نهایت در جایی فروتر از مکان قبلی نشست. (بیت: ۸-۹)

بخش ششم: توصیف راوی از مجلس مباحثه اهل علم: فقیهان به بحث و جدل مشغول شدند. و با گفتن چرا و قبول نمیکنم به امتحان کردن همدیگر مشغول شدند. گویا همچون خروسان چابک و چالاک به همدیگر منقار و چنگ میزدند. یکی از شدت خشم همانند مستان از خود بیخود شده بود و یکی برای اثبات سخن خود دستهایش را به زمین میکوفت. بحث و جدل علما باعث شد که در مشکل سخت و غیر قابل حلّی بیفتند به نحوی که هیچکدام توانایی حل آن را نداشتند. (بیت: ۱۰-۱۴)

بخش هفتم: واکنش فقیه کهن جامه به اختلاف نظر اهل علم و بیان توانایی خود در دادن پاسخ به مشکل پیش آمده: فقیه کهن جامه که در آخر مجلس نشسته بود همانند شیر بیشه به غرّش درآمد. و گفت: ای بزرگان شرع پیامبر (ص) که وظیفه ابلاغ سخن وحی و بیان احکام شرعی و اصول عقاید را به عهده دارید، شما باید دلایل قوی و محکمی برای عقاید

خود داشته باشید نه اینکه با بلندکردن صدا و فریاد حُجَّیَّت سخنان خود را به اثبات برسانید. من برای مشکل پیش آمده در این محفل راه حلّی دارم. (بیت: ۱۵-۱۸)

بخش هشتم: دعوت علما از فقیه کهن جامه برای اِظهار فضل و دانش: علما به فقیه کهن جامه گفتند: اگر تو بهتر از این میدانی بفرما! (بیت: ۱۸)

بخش نهم: توصیف راوی از قهرمان داستان و زبان آوری او: قهرمان داستان با فصاحت بیانی که داشت سخنان خود را همچون نقش نگین بر دلها حک کرد. از عالم صورت و ظاهر به عالم معنی روی آورد و قلم بطلان بر تمام مدعیات اهل دعوی کشید. (بیت: ۱۹-۲۰)

بخش دهم: اعتراف اهل مجلس به کمال عقل و طبع فقیه: اهل مجلس از هر طرف با ابراز احساسات به او آفرین گفتند و عقل و طبع او را ستودند. (بیت: ۲۱)

بخش یازدهم: توصیف راوی از وضع قاضی: قهرمان داستان سَمند سخن را تا جایی پیش برد که قاضی همانند خر در گل ماند؛ یعنی نتوانست در برابر سخنوری او مقاومت کند. از جایگاه خود بیرون آمد و دستار خود را از روی اِکرام و لطف به فقیه کهن جامه اهدا کرد. و گفت: افسوس که قدر و منزلت تو را نشناختم و به شکرانه آمدنت در این محفل از تو سپاسگزاری نکردم. ولی دریغ می‌آید که تو را با چنین علم و دانشی در جایگاه پست تری ببینم. (بیت: ۲۲-۲۵)

بخش دوازدهم: رو کردن دوباره معرفّ به فقیه برای دلجویی از ترک حرمتی که به او شده بود. و تقدیم دستار قاضی که به او اهدا شده بود. (بیت: ۲۶)

بخش سیزدهم: فقیه کهن جامه با دست و زبان دستار اهدایی را رد کرد و گفت: بر سرم پایند غرور نگذار چرا که با این دستارگران سنگ فردا به کسانی که جامه کهنی دارند سر گرانی خواهم کرد. و به آنها تفاخر خواهم ورزید. وقتی من را مولا و سرور بخوانند مردم در نظرم حقیر خواهند آمد. آیا برای آب زلال فرقی میکنند که در کوزه زرین باشد یا در کوزه گلی. باید در سر آدمی عقل و خرد باشد و من نمیخواهم همانند تو تنها دستار نغز به سر داشته باشم. هیچکس از داشتن دستار (عمامه) بزرگ به چیزی شمرده نمیشود چرا که کدو هم در عین اینکه بزرگ است ولی در معنی و واقع بی‌مغز است. به داشتن دستار بزرگ و ریش بزرگ گردن فرازی مکن چون دستار از پنبه بافته است و سبلیت هم همانند علفهای دراز است. کسانی که به صورت و ظاهر مانند انسانند. بهتر است همانند صورت-

های بر دیوار سکوت پیشه کنند. باید به اندازه فضیلت و شایستگی مقام به دست آورد. درست نیست که در عین بلندی مقام و مرتبه مانند سیاره زحل نحس بود. نی بوریا را بلندی قد شایسته است چون دارای خاصیت نیشکر است. با این عقل و خرد و همت و عزم من تو را کسی در خور ذکر نمیدانم اگر چه صد غلام و خدمتگزار به دنبال تو روانند. چقدر زیبا خرمهره‌ای به جاهلی وقتی آن را از گل برداشت گفت: من را کسی به علت بی قدری نخواهد خرید پس از روی بی‌خردی من را در حریر نیچان. خبزدو (سرگین گردان) همان قدر و منزلت دارد که می‌آرزد اگر چه در میان شقایق بنشیند. مُنعم به داشتن مال و دارایی از دیگران بهتر نیست چراکه اگر خر جُل اطلس بپوشد همان خر خواهد بود. (بیت: ۲۷-۴۱)

بخش چهاردهم: راوی در این جا میگوید قهرمان داستان(فقیه کهن جامه) به شیوه بلیغ و فصیح به آب سخن کینه را از دل شست. کسی که دل آزرده باشد سخنش سخت خواهد بود بنابر این وقتی دشمنت افتاد، در از بین بردنش کوتاهی نکن. وقتی توانستی مغز دشمن را متلاشی کن چرا که فرصت غبار کینه و دشمنی را خواهد شست. (بیت: ۴۲-۴۴)

بخش پانزدهم: راوی به توصیف قاضی میپردازد: قاضی آنچنان در مقابله با فقیه کهن جامه فرو ماند که گفت امروز همانا روز سختی است. از روی تعجب انگشتان خود را گزید و دو چشمانش همانند فرقدین(دو برادران) به او ماند. (بیت: ۴۵-۴۶)

بخش شانزدهم: راوی به غایب شدن قهرمان در پایان مقامه اشاره می‌کند: در این حال جوان (قهرمان داستان) از آن مجلس روی همت گردانید و به بیرون از مجلس رفت و کسی نتوانست نشانی از او به دست آورد. (بیت: ۴۷)

بخش هفدهم: واکنش از روی احساس و عواطف علما که میگفتند چنین شوخ چشمی که مجلس را تا به اینجا رساند از کجاست. (بیت: ۴۸)

بخش هجدهم: نقیب (مهتر قوم) به دنبال او رفت و از هر کس میپرسید؟ مردی با این مشخصات کجا رفت؟ (بیت: ۴۹)

بخش نوزدهم: در میان حاضران یکی گفت شخصی با این اوصاف در این شهر فقط سعدی را میشناسیم و بس. (بیت: ۵۰)

بخش بیستم: راوی میگوید بر کسی که جمله بالا را گفت صد هزار آفرین باد چرا که حقی تلخ را بدین شیرینی به زبان آورد. (بیت: ۵۱)

مقایسه اسلوب مقامه منظوم سعدی با مقامات به معنی رایج و مُصطلح آن:
در این بخش از مقاله به موارد شباهت و تضاد در نمونه‌های مقامات در برابر مقامه منظوم سعدی میپردازیم:

ویژگیهای مقامه منظوم سعدی

۱- نام مقامه منظوم سعدی در بوستان مُصحح یوسفی (ص. ۱۱۸-۱۲۰: باب تواضع) «حکایت دانشمند» است، درحالی که در شرح بوستان خزائلی (ص. ۴۳-۲۴۷) نامی برای مقامه نیامده است. و با عنوان حکایت ۵ و حکایت ۶ اکتفا شده است. حکایت واحد و منسجم چاپ یوسفی و کلیات سعدی مصحح فروغی (ص ۳۰۱-۳۰۳) به دو حکایت متوالی و مستقل در چاپ خزائلی درآمده است. اگر «حکایت دانشمند» برگزیده سعدی باشد، چون در وصف دانشمندی کهن جامه است با موضوع مقامه مناسبت تام دارد.

ویژگیهای مقامات به معنی رایج

۱- نام هر مقامه، یا مأخوذ از مکانی است که داستان در آن اتفاق افتاده؛ مانند «مقامه حلییه» و «مقامه موصلیه» یا به مروی عنه مرتبط است؛ مانند «مقامه الصوفی» و یا به برخی از وقایع داستان؛ مانند «مقامه المیت» و «مقامه الغازی» (فن نثر در ادب پارسی، ص ۵۴۸)

۲- مقامه منظوم مورد مطالعه در بوستان چون یک نمونه است، مختصه سبکی ایجاد نمیکند.

۲- معمولاً مقامات به یک نحو شروع میشود. عباراتی قالبی در آغاز هر مقامه می آید: «حکایت کرد مرا دوستی که (مقامات حمیدی، مقامه ۱ و ۲ و ۳ و....) در مقامات حریری عبارتهای «روی الحارث و حکمی الحارث و أخبر الحارث» در آغاز مقامه‌ها

تکرار میشود. (مقامات حریری، مقامه-
های ۱ و ۲ و ۳...)

۳- در پایان مقامه همیشه راوی، قهرمان
(پهلوان) روایت خود را گم میکند. راوی
با عباراتی از قبیل آنچه در زیر نقل میکنیم
از غایب شدن قهرمان مقامه حکایت میکند.
معلوم من نشد که سر انجام او چه بود؟
(مقامات حمیدی، ص ۴۳) (۴۷)

وزان جا جوان روی همّت بتافت
برون رفت و بازش نشان کس نیافت
غریبو از بزرگان مجلس بنخاست
که گویی چنین شوخ چشم از کجاست؟
نقیب از پیش رفت و هر سو دوید
که مردی بدین نعت و صورت که دید؟
(مقامات حمیدی، ص ۵۱)
از بعد آن ندانم چرخش کجا کشید؟
(مقامات حمیدی، ص ۷۴)

(مقامه منظوم سعدی، بیت: ۴۷-۴۹)

۴- در مقامه‌ها معمولاً یک راوی است که
شخص معینی است و مقامه از زبان او
روایت میشود. در مقامات بدیع الزمان
همدانی راوی عیسی ابن هُشام است. و در
مقامات حریری راوی حارث ابن همام
است. در مقامات حمیدی، راوی یکی از
دوستان نویسنده است: حکایت کرد مرا
دوستی..... در مقدمه همه مقامه‌های حمیدی
داستان از زبان او روایت میشود.

۵- در مقامات یک قهرمان است که راوی

۵- در مقامه منظوم سعدی قهرمان داستان

به توصیف او می‌پردازد. در مقامات بدیع الزمان همدانی قهرمان مقامه ابوالفتح اسکندری است. و در مقامات حریری قهرمان مقامه ابوزید سروجی است. در مقامات حمیدی قهرمان پیری است که راوی به بیان شگفت آوری گفتار و کردار او می‌پردازد.

نیز بنابر قراین خود سعدی است. در پایان مقامه منظوم سعدی وقتی قهرمان ناپدید میشود، نقیب (مہتر قوم) به جستجوی او برمیخیزد و با دادن مشخصات او از این و آن او را جویا میشود. یکی از بین مردم در پاسخ میگوید: تنها کسی که در این شهر این ویژگیها و خصوصیات را دارد سعدی است.

یکی گفت از این نوع شیرین نفس
در این شهر سعدی شناسیم و بس (مقامه
منظوم سعدی، بیت ۵۰)

۶- موضوع مقامات گاه وصفی گاه کلامی و فلسفی و گاه تمثیلی است از حیات اجتماعی و گاه صورت پند و اندرز دارد. در بعضی از موارد نیز نویسنده آن را چون وسیله‌ای برای بیان مقاصد و اهداف ادبی و دینی خود به کار میگیرد. (فن نثر در ادب پارسی، ص ۵۴۸)

۶- مقامه منظوم سعدی در باب تواضع قرار دارد. از نظر مضمون این مقامه از پند و اندرز خالی نیست، قهرمان مقامه در محفلی به اظهار فضل می‌پردازد که فقیهان و متکلمان و مفسران حضور دارند. به نظر میرسد قهرمان مقامه درباره موضوعات دینی، فقهی و اصولی تبخّر داشته است، که به اظهار فضل در مشکلات اهل محفل می‌پردازد، و آنها را به شگفتی و تعجب وا میدارد.

۷- قهرمان مقامه: فردی است خوش مشرب و بیان و بسیار سفر که از شهری به شهر دیگر می‌رود و ناشناس می‌گردد، گاه در موقف تعلیم می‌ایستد گاه بر منبر مینشیند. (همان، ص ۵۴۸)

۷- قهرمان مقامه سعدی زبان آوری فصیح و بلیغ است. او هم ناشناس است ولی وقتی مجال بیان پیدا میکند در علم و دانش اسباب شگفتی علما میشود.

۸- محققان در مورد مقامات به معنی رایج دو عیب را برشمرده‌اند: یکی تشابه و

۸- از دو مورد عیب که برای مقامات برشمرده‌اند، مقامه منظوم سعدی در تشابه و

وحدت أُسلوب مقامات و دیگری روح پستی و دنائتی است در کلیه مقامات به چشم میخورد. در اغلب مقامات در پایان کار قهرمان به در یوزگی و گدایی ختم میشود، و این وضعیّت اثر اخلاقی ناپسندی در ذهن خواننده به جای میگذارد. (ابن الطقطقی

مینویسد: مقامات همّت خوانندگان را پست میکند زیرا بنای آن بر سؤال و کُدیّه است و از این روی هر چند از نظر ادبی خالی از فایده نیست از نظر اخلاقی مُضر به نظر میرسد. (الفخری، ص ۱۳ به نقل از فن نثر در ادب پارسی ص ۵۴۸)

۹- در مقامات به معنی رایج نویسنده برای مقامات خود راوی و قهرمان مجزاً و مستقل قائل میشود.

۹- مقامه منظوم سعدی راوی و قهرمان مجزاً و مستقل ندارد به طریقی که در مقامات عربی و به گونه‌ای در مقامات حمیدی نظیر آن را میبینیم. در مقامه منظوم سعدی هر سه نقش نویسنده، راوی و قهرمان به عهده یک نفر است که آن هم خود سعدی است.

۱۰- توجه بیش از اندازه به شکل و صورت از به کار بردن مکرر استعاره، کنایه و تشبیهات و نیز کاربرد بیش از حدّ متعارف لغات و ترکیبات زبان عربی.

۱۰- در مقامه منظوم سعدی توجه به معنی در درجه اول اهمیّت قرار دارد در عین اینکه توجه به زیبایی و تناسب لفظی کلام نیز فراموش نمیشود. به عبارتی مقامه منظوم سعدی معنی‌گراست تا اینکه صورت‌گرا باشد.

۱۱- قهرمان داستان‌های مقامات عربی ۱۱- قهرمان حکایت سعدی به لحاظ سن و

- دارای سن و سال زیاد است که به صورت سال جوان معرفی میشود.
پیری تصویر میشود. وزآن جا جوان روی همّت بتافت
برون رفت و بازش نشان کس نیافت
(مقامه منظوم سعدی، ب، ۴۷)
- ۱۲- داستانهای مقامات آثار خلاقه‌ای هستند، که نویسندگان مقامات آنها را آفریده‌اند نه آنکه حکایت‌های رایج در بین مردم را با أسلوب و بیان عالی به روی کاغذ آورده باشند.
- ۱۳- مقامات عربی و فارسی اغلب به نثر نوشته شده‌اند اگر چه بعضی از نویسندگان عرب از روی تفنن به نظم هم مقامه سرایی کرده‌اند.
- ۱۲- مقامه منظوم فارسی سعدی، یعنی: حکایت دانشمند آفریده سعدی است اگر چه همانطور که پیشتر اشاره کردیم احتمال اقتباس آن از آثار غزالی هم بعید نمی‌نماید.
- ۱۳- مقامه سعدی به نظم فارسی سروده شده است

نتیجه :

مقامه نویسی در نظم فارسی بندرت مشاهده میشود و حکایت یاد شده از بوستان با پژوهش نگارنده ، نخستین مقامه منظوم فارسی است . چهارده ویژگی مقامه نویسی با این حکایات منظوم تطبیق داده شده اند که نُه مورد آن عیناً قابل انطباق است (موارد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۲، ۱۳) و چهار مورد دیگر که تفاوت‌هایی دارند ناشی از روحیه ابداعیست که در تمام آثار سعدی وجود دارد به این معنا که در مورد هشتم مضمون را بجای پرورش گدیه و حیل‌گری بسوی شرافت و عزت نفس تغییر داده است . در مورد نهم با توجه به کوتاهی داستان ، راوی و نویسنده و قهرمان را شخصی واحد معرفی کرده است . در مورد دهم لفاظیهای پی در پی را ترک گفته تا معنا زود یا زودیاب تر گردد و سرانجام بدلیلی نامعلوم در مورد یازدهم قهرمان داستان را از پیر بجوان تغییر داده است .

فهرست منابع:

- ۱ - انواع ادبی سیروس شمیسا، چ. چهارم، تهران، فردوسی، ۱۳۷۵.
- ۲ - ادبیات تطبیقی طه ندا، ترجمه زهرا خسروی، تهران، فرزانه، ۱۳۸۰.
- ۳ - بدیع الزمان همدانی و مقامات نویسی، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
- ۴ - بوستان سعدی، مصلح بن عبدالله سعدی، تصحیح و توضیح، غلامحسین یوسفی، چ. پنجم، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵.
- ۵ - بوستان، مصلح بن عبدالله سعدی، به شرح، محمد خزائلی، چ. ششم، تهران، جاویدان، ۱۳۶۶.
- ۶ - تاریخ ادبیات ایران یان ریپکا، ترجمه عیسی شهابی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۷ - سبک شناسی ملک الشعراء بهار، چ. پنجم، جلد دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۸ - سبک شناسی نثر، سیروس شمیسا، تهران، میترا، ۱۳۷۶.
- ۹ - فن نثر در ادب پارسی حسین خطیبی، تهران، علمی، ۱۳۶۶.
- ۱۰ - کلیات سعدی، مصلح بن عبدالله سعدی، به اهتمام، محمد علی فروغی، چ. سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۱ - لسان العرب، ابن منظور، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه، علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، (۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م).
- ۱۲ - مقامه نویسی در ادبیات فارسی و تأثیر مقامات عربی در آن، فارس ابراهیمی حریری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- ۱۳ - مقامات حمیدی، محمودی بلخی، حمید الدین، تصحیح، رضا انزابی نژاد، چ. دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- ۱۴ - مقامه‌ای منظوم به زبان فارسی، دکتر جلال متینی، سلسله موی دوست، مقاله‌های برگزیده درباره سعدی، گردآوری دکتر کاووس حسنی، بی جا، انتشارات هفت اورنگ، ۱۳۷۸.
- ۱۵ - نصیحه الملوک، امام محمد غزالی، با تصحیح و حواشی، استاد جلال همایی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.